

## فصل دوم

### نظریه های جامعه شناسی تعلیم و تربیت

انتظار می رود دانشجوی معلمان با مطالعه این فصل بتوانند با نظریه های مختلف جامعه شناسی تربیتی از قبیل کارکرد گرایی، مارکسیسم، بازتولید، مقاومت و تفسیری آشنا شوند و بر اساس این نظریات به نقد و بررسی نظام تعلیم و تربیت موجود جامعه خودشان بپردازند.

#### ۱- نظریه کارکرد گرایی

رایج ترین تحلیل در نظریات کارکرد گرایی از آموزش و پرورش تهیه فهرستی از کارکردهای آموزش و پرورش در دنیای مدرن است هر یک از نهادهای اجتماعی مختلف در جامعه از جمله نهاد اموش و پرورش در ارتباط با کل جامعه و همچنین در ارتباط با بخشهای دیگر دارای کارکردهای مهمی هستند. در این رویکرد به آموزش و پرورش می توان سه کارکرد را برای نهاد آموزش و پرورش در جامعه قائل بود.

۱- حفظ و انتقال فرهنگ

۲- نوآوری و اکتشاف و انتقال دانش جدید

۳- تخصیص افراد به موقعیتهای مختلف در جامعه

به اعتقاد کارکرد گرایان یکی از کارکردهای اولیه مدرسه انتقال دانش، احساسات و رفتارهای لازم برای حفظ نظم در جامعه است. مدرسه حوزه آموزشی مهمی است زیرا در مدرسه است که کودکان یاد می گیرند تا موجودی اجتماعی شوند و از طریق ارتباط و تماس با دیگران ارزشهای اجتماعی متناسب با جامعه را در خود نهادینه سازند. از مهمترین نظریه پردازان کارکرد گرایی جامعه شناسی تعلیم و تربیت میتوان به امیل دورکیم و تالکوت پارسونز اشاره کرد.

#### الف: امیل دورکیم

به اعتقاد وی در هر جامعه ای آموزش و پرورش متناسب با اهداف و ارزشهای آن جامعه است لذا محتوای آموزش و پرورش از جامعه ای به جامعه دیگر و از یک عصر به عصری دیگر متفاوت است. دورکیم معتقد است که آموزش و پرورش وسیله ای برای رسیدن به هدف است اما این جامعه است که هدف را تعیین میکند نه فرد. آموزش و پرورش توسعه توانایی های فرد به خاطر خود او نیست بلکه کارکرد اصلی آن توسعه توانایی ها و امکانات بالقوه ای است که جامعه به آنها نیاز دارد.

از دیدگاه دورکیم کارکرد آموزش و پرورش حفظ ثبات در جامعه و اجتماعی کردن فرد است به اعتقاد او انسانی که آموزش و پرورش تولید میکند به نوعی است که جامعه ان را تعیین میکند. به اعتقاد دورکیم ارزشهای اخلاقی که اساس نظم اجتماعی اند از طریق نهادهای آموزشی تثبیت میشود و بقا و دوام میابد. از نظر دورکیم فرد در شکل بخشیدن به زندگی خود فاقد قدرت و توان است مگر اینکه جامعه اجازه چنین کاری به او بدهد. وقتی که انسانها در ارتباط با یکدیگر باشند به تولید ارزشها، هنجارها و ایده ها، زبان، نهادهای اجتماعی و نظایر ان می پردازند پس انسانهایی که با یکدیگر ارتباط دارند در حال ساخت جامعه اند.

یکی دیگر از جریانات فکری موثر بر توسعه جامعه شناسی آموزش و پرورش دیدگاه کارکردگرایی ساختاری تالکوت پارسونز است. پارسونز همواره شیفته یک الگوی عظیم بود چهارچوب نظری عظیمی که بتواند هم آدمی و هم جامعه را دربرگیرد (شارع پور، ۲۸). پارسونز از دیدگاه کارکردی کلاس درس را عامل اجتماعی شدن می داند بدین معنا که کلاس درس عاملی است که از طریق آن شخصیت افراد به گونه ای تربیت می شود که بتواند برای ایفای نقشهای بزرگسالی آمادگی داشته باشد به اعتقاد پارسونز ما با یک مساله دو بعدی مواجهیم اینکه چگونه مدرسه تعهدات و توانایی های لازم برای ایفای موفقیت امیز نقشهای بزرگسالی را در دانش آموز درونی می سازد و دوم اینکه چگونه مدرسه این نیروی های انسانی را در درون ساختار جامعه وارد مشاغل مختلف

می کند

## ۲- نظریه مارکسیسم

توجه اصلی کارل مارکس معطوف به نوع آموزشی و تربیتی است که کودکان طبقه کارگر در مدارس دریافت میکردند. وی نظام آموزشی جامعه سرمایه داری را ابزاری می داند که موقعیت برتر طبقه حاکم و موقعیت پست طبقه کارگر را تثبیت و دایمی سازد. از مهمترین نظریه پردازان مارکسیسم در این حوزه میتوان به لویی آلتوسر و انتونیو گرامشی اشاره کرد.

### الف - لویی آلتوسر

آلتوسر معتقد بود که در جوامع سرمایه داری بیشتر نهادهای اجتماعی نظیر آموزش و پرورش، مذهب و نیروی نظامی در جهت منافع دولت و تثبیت سلطه دولت عمل میکنند دولت نیز به نوبه خود تحت کنترل طبقه سرمایه دار حاکم است. از دید آلتوسر مدرسه دارای نوعی نقش بازتولید فرهنگی است لذا مدرسه اساساً یک عامل بی طرف و خنثی نیست بلکه ابزار ایدئولوژیکی دولت است. دولت از طریق نظام تعلیم و تربیت ایدئولوژی خود را بر طبقات دیگر تحمیل میکند (۴۷) به اعتقاد آلتوسر دولت به طور کلی ماشین سرکوبگری است که سلطه طبقه حاکم و سرمایه دار را بر طبقه کارگر تأمین میکند. دولت برای انجام این کار از یک سو دارای یکسری ابزارهای سرکوب کننده نظیر پلیس و نیروهای مسلح است و از سوی دیگر از یکسری ابزارهای ایدئولوژیک نظیر آموزش و پرورش خانواده و وسایل ارتباط جمعی بهره میبرد. تحلیل نهایی به آدمی (دانش آموزان و معلمان) به عنوان عامل منفعلی که بیشتر تأثیر پذیر است تا تأثیر گذار نگاه میکنند. (۴۸)

### ب - آنتونیو گرامشی

آنتونیو گرامشی یکی از نظریه پردازان مارکسیست فرهنگی به حساب می آید. نظریه هژمونی (hegemony) در کانون اندیشه های گرامشی قرار دارد. این مفهوم به معنای اعمال رهبری فرهنگی از سوی طبقه حاکم است. گرامشی معتقد است که در جوامع پیشرفته صنعتی شیوه های سلطه در حال تغییر است به نظر او با ظهور علم و فناوری جدید کنترل اجتماعی بیشتر از طریق هنجارها و ارزشها صورت میگیرد تا از طریق استفاده از نیروهای جسمانی نظیر پلیس و ارتش و... گرامشی این نوع از کنترل را **هژمونی ایدئولوژیک (سلطه فرهنگی)** می نامد. هژمونی ایدئولوژیکی شکلی از کنترل است که نه تنها شعور را تغییر می دهد بلکه رفتار فرد را نیز شکل دهی میکند پس هژمونی ایدئولوژیکی نظامی از معانی فعالیتها و ارزشهاست که به عملکرد و منافع جامعه مسلط مشروعیت می بخشد تحلیل گرامشی از هژمونی ایدئولوژیک برای فهم این نکته مهم است که چگونه نخبگان حاکم برای بازتولید قدرت سیاسی و اقتصادی خود از **هژمونی فرهنگی** استفاده می کنند. (۵۰)

به اعتقاد گرامشی طبقه حاکم از طریق آموزش و پرورش و رسانه های جمعی نوعی از هژمونی را تثبیت نموده است که دیگر طبقات را قانع می سازد که ارزشها اخلاقیات و ایده های طبقه حاکم را به طبیعی ترین شکل ممکن بپذیرند در این میان آموزش و پرورش نقش فعالی را در مشروعیت بخشیدن به هژمونی حاکم را ایفا میکند آموزش و پرورش نه تنها واقعیهایی در مورد جهان

به کودک یاد می دهد بلکه همچنین نگرشهای او نسبت به این واقعیتها را نیز شکل می دهد. از نظر گرامشی شیوه تربیت مدرسه ای به گونه ای است که به دانش آموزان دانشها، مهارتها و احساساتی را می آموزند که هژمونی طبقه حاکم را در آنان درونی می سازد. برخلاف التوسر گرامشی به امکان مقاومت در مقابل هژمونی فرهنگی طبقه حاکم اعتقاد داشت از نظر او در عین حال که متفکران (معلمان) نقش مهمی در حفظ نظم موجود و انتقال ارزشهای حاکم ایفا میکنند اما همچنین میتوانند به عاملانی تبدیل شوند که فرهنگ ضد هژمونی تولید سازند. به اعتقاد گرامشی در واقع از طریق همین متفکران و روشنفکران است که فرهنگ ضد هژمونی نیز میتواند شکل می گیرد. بدین سان به اعتقاد گرامشی مدرسه و کارگزاران آن صرفاً سلطه حاکم را منعکس نمیکند بلکه می تواند به ابزاری برای تغییرات اجتماعی و بخصوص ابزاری برای سرنگونی سلطه فرهنگی نظام سرمایه داری نیز باشند!

### ۳- نظریه انتقادی

نظریه انتقادی تفسیر متفاوتی از آموزش و پرورش و رابطه آن با جامعه ارائه می دهد. این نظریه نیز همانند نظریه کارکرد گرایی معتقد است مدرسه رابطه نزدیکی با جامعه دارد. اما همچون نظریه مارکسیستی بر این باور است که مدرسه بیشتر با تقاضا سرامدان و نخبگان جامعه رابطه دارد تا با نیازهای کل آن جامعه. بعلاوه این نظریه بیشتر بر ارتباط بین آموزش و پرورش رسمی و آموزش مطیع بودن تاکید دارد نه بر کسب مهارت‌های شناختی چون حل مساله خلاقیت و تفکر مستقل. بدین ترتیب نظریه انتقادی مدرسه را عاملی می داند که در جهت منافع سرآمدان عمل میکند. نابرابریهای موجود را تقویت میکند و نگرش خاصی در افراد به وجود می آورد تا وضع موجود خود را پذیرا باشند (۵۷)

بر این اساس در نظریه انتقادی در مورد نقش مدرسه و آنچه در آن به کودکان آموزش داده می شود تردید ایجاد شد. به جای اینکه به مدرسه به عنوان نهادی که ارزشها و نگرشهای لازم جهت ایجاد جامعه باز و دموکراتیک را آموزش می دهد، توجه شود بعنوان نهادی نگرسته شد که مطیع بودن و متابعت و سازگار شدن را به کودکان یاد می دهد. به جای اینکه مدرسه به دانش آموزان یاد دهد که برای خودشان فکر کنند به آنها یاد می دهد که با وضعیت موجود موجود سازگاری یابند در این نظام دانش آموز موفق، دانش آموزی نیست که از دیگران مبتکرتر متفکرتر و خلاق تر و باهوش تر باشد بلکه دانش آموزی است که یاد بگیرد چگونه مطیع باشند وقواعد مدرسه را اجرا کرده از آنها اطاعت کند. از مهمترین نظریه پردازان انتقادی می توان به پائولو فریره، مایکل اپل و ایوان ایلچ اشاره داشت.

### الف - پائولو فریره: آموزش ستم دیدگان

به اعتقاد فریره آموزش و پرورش موجود نقش مهمی در حفظ وضعیت ستمدیدگان به مثابه موجوداتی از خود بیگانه ایفا میکند. فریره آموزش و پرورش موجود را آموزش و پرورش بانکی می داند که از ویژگی های اصلی آن فرهنگ سکوت است. در این نظام تعلیم و تربیت، ستمدیدگان (فرودستان و طبقات پایین جامعه) شعور و آگاهی ناقصی دارند و کماکان در این حالت از خود بیگانگی باقی می مانند. او در کتاب خویش تحت عنوان آموزش ستمدیدگان ابتدا به تحلیل آموزش و پرورش اهلی سازی آموزش و پرورش بانکی پرداخته سپس به تحلیل آموزش و پرورش رهایی بخش تاکید میکند. (۶۰) از نظر فریره مدارس برای ستم دیدگان یکی از نهادهای اصلی در القای ایدئولوژی خود کم بینی است مدرسه دانش حاکم (دانش سرامدان جامعه) را میگیرد آنرا تاریخ زدایی میکند و بی طرف مینماید و کاری میکند که فقط همین دانش حاکم قابل روئیت و قابل قبول جامعه باشد. در واقع فریره به تحلیل آموزش و پرورش به مثابه نوعی ابزار سلطه فرهنگی می پردازد ابزاری که همنوایی و پذیرش نظم موجود را به ذهن نسل جوان القا میکند. به اعتقاد فریره آموزش و پرورش هرگز نمی تواند بی طرف باشد ماهیت سیاسی آموزش و پرورش بستگی به این دارد که چه کسی آنرا به وجود آورده است و این نهاد معرف منافع چه گروهی است. از نظر فریره در هر طرح آموزشی همواره باید این سوالات مطرح باشند که چه چیزی؟ چرا؟ برای چه کسی؟ به چه هدفی؟ چگونه؟ بی طرف ماندن در امر آموزش غیر ممکن است بلکه باید در نظر داشت که سیاستها و اقدامات آموزشی پیامدهای اجتماعی نیز

دارند این پیامدها یا ظلم و بی عدالتی را تثبیت میکنند و یا در ساختن شرایطی برای بهبود و اصلاح اجتماعی به ما یاری می رسانند(۲۳۸) فریره معتقد است که در نظام سلطه و ستم، آموزش و پرورش شکل خاصی پیدا میکند که وی انرا به نظام بانکداری تشبیه میکند. در این حالت دانش آموز نقش یک انبار و مخزن را دارد و یادگیری محدود به دریافت حفظ کردن و مصرف داده هاست. در آموزش و پرورش بانکی رابطه بین معلم و دانش آموز رابطه یکسویه است و دانش آموز در مورد اینکه چه چیزی ارزش یادگیری دارد چگونه باید اموخت و برای شناخت صدق و کذب باید از چه ملاکهایی استفاده کرد تا حدود زیادی متکی به قضاوت معلم است در چنین نظام آموزشی یادگیرندگان تبدیل به موجودی **منفعل** می شود که قادر به درک ماهیت تجربه خویش نیست و به عبارت دیگر **از خود بیگانه** است(۶۱) فریره همواره تاکیدمی کرد که مدرسه فرایندی خنثی و بیطرف نیست ادعای بی طرفی مدرسه یک ایدئولوژی مرسوم است که کارکرد سیاسی مدرسه را پنهان می سازد. او به آموزش و پرورش مدرسه ای به عنوان فرایندی نگاه میکند که در جهت بازتولید و مشروع ساختن شعور و آگاهی حاکم در درون فرهنگ موجود عمل میکند(۶۲) از نظر فریره در عین حال آموزش و پرورش انتقادی به ما کمک میکند تا جهانی را که در آن زندگی میکنیم درک کنیم و ما را آماده تر میکند تا آن را تغییر دهیم ولی فقط به شرط اینکه میان آموزش و واقعیتهای بزرگتری که مردم(جامعه) درگیر آن هستند **پیوند** برقرار کنیم و برای تغییر این واقعیتها مبارزه کنیم. آموزش و پرورش جدید باید بر رابطه مبتنی بر **گفتگوی دو سویه** بین معلم و دانش آموز استوار باشد معلم باید دانش آموز و دانش آموز باید معلم شود(۶۱) فریره بر اهمیت گفتگو بین معلم و دانش آموز ماهیت پویای یادگیری و اهمیت حضور در مدرسه بعنوان ابزاری برای توسعه اشکال جدید دانش و ادراکات جدید تاکید ورزد.(۶۱) فریره معتقد است که آموزش دهندگان بایستی به طور دایم روشهای جدیدی بیابند تا به یادگیرندگان کمک کنند تا بدانند که شناخت امری مساله آفرین است. برخلاف آموزش و پرورش بانکی که مانع از خلاقیت شده و دانش آموز را مطیع می سازد. آموزش و پرورش رادیکال خواهان روابط اجتماعی غیر اقتدار گرایانه ای است که از دیالوگ و گفتگو حمایت میکند گفتگویی که معطوف به زندگی اجتماعی است و امکان رهایی طبقات فرودست و ستم دیده را فراهم می سازد.(۶۳)

### **ب- مایکل اپل: کالایی شدن آموزش**

اپل نیز یکی دیگر از نظریه پردازان انتقادی به شمار می آید. او به رابطه میان قدرت و فرهنگ در نظام تعلیم و تربیت می پردازد و بر خطرات و زیانهای برنامه درسی برگرفته از **نظام بازاری** تاکید میکند. به اعتقاد او مدرسه میتواند به تغییرات اجتماعی منجر شود. نظام تعلیم و تربیت جوامع سرمایه داری را نظامی میداند که در جهت حفظ سلطه بازار عمل میکند بطوری که آموزش و تربیت در این بازار به کالایی تبدیل شده است که مورد خرید و فروش قرار می گیرد. از نظر اپل مدرسه و تربیت بایستی به تغییر و تحول در نظام موجود بپردازد و آموزشهای مدرسه به گونه ای طراحی و برنامه ریزی شوند که منجر به اصلاح و بهبود زندگی افراد جامعه شود.

مایکل اپل در کتاب ایدئولوژی و برنامه درسی بیان میکند که برنامه درسی همواره بخشی از یک سنت گزینشی یا دانش منتخب یک گروه یا نیروی خاصی است. تصمیم گیری درباره اینکه دانش و معرفت گروه خاصی به عنوان دانش مشروع و رسمی تعریف می شود در حالی که به دانش گروهها و نیروهای دیگر اعتنایی نمی شود. این نکته نشانه بسیار مهمی است که در جامعه چه کسانی صاحب قدرتند .

اپل در خصوص دخالتهای شرکتهای بزرگ و بنگاههای تجاری در تنظیم برنامه درسی می گوید که شرکتهای بزرگ به جای حمایت از برنامه هایی که موجب پرورش دانش آموزان تیز بین و خودگردان شود بر آموزشهایی تاکید میکنند که آنان را کارگر یا مصرف کننده دانش تولید شده آنان باشند.

### **۴- نظریه بازتولید اجتماعی و فرهنگی**

نظریه بازتولید اجتماعی و فرهنگی، نقش آموزش و پرورش را تداوم بخشیدن به ساختار اجتماعی و فرهنگی موجود جامعه می داند. برخی معتقدند آموزش و پرورش در جهت کاهش و تقلیل نابرابری عمل میکند اما به اعتقاد نظریه پردازان بازتولید، آموزش و

پرورش در واقع نابریه‌های موجود در قدرت، درآمد و پایگاه اجتماعی را بازتولید (reproduction) میکند. از دیدگاه نظریه بازتولید، ارزشها، قواعد و نهادهای جامعه همگی بازتاب منافع گروه‌های مسلط و طبقه حاکمند و آموزش و پرورش نیز از این امر مستثنا نیست. (۶۸) بر اساس نظریه بازتولید مدرسه به گونه‌ای سازماندهی شده که امتیازات و مزایا را فقط شامل افرادی می‌سازد که متعلق به خاستگاه‌های بالای جامعه هستند. به طور کلی نظریه‌های بازتولید را میتوان به دو دسته تقسیم کرد نظریه بازتولید اجتماعی (بولز و جنتیس) و نظریه بازتولید فرهنگی (برنشتاین و بوردیو).

### الف - نظریه بازتولید اجتماعی

بولز و جنتیس معتقدند که نابرابری آموزشی بخشی از تاروپود جامعه سرمایه داری است. کارکرد آموزش و پرورش همانا تامین نیروی انسانی تحصیلکرده برای بخش اقتصاد است و در واقع ساختار درونی آن به گونه‌ای شکل گرفته که با نیازهای اقتصادی و صنعت هماهنگ باشد. (۷۰) به اعتقاد این دو نظام آموزشی (مدرسه) یکی از عناصر اساسی در بازتولید ساختار طبقاتی حاکم در جامعه است در واقع نقش نظام آموزشی این است که نوعی آگاهی و شعور را در افراد بازتولید کند تا بدین وسیله آنها سلسله مراتب موجود را به عنوان عدالت اجتماعی بپذیرا شوند. در حقیقت انتقاد بولز و جنتیس از مدرسه این است که مدرسه ارتباط ناگسستنی با نظام صنعتی دارد و چیزی بیش از یک دستگاه ایدئولوژیکی است (۷۱).

این نظریه اساساً مدلی از بازتولید ارائه داده و معتقد است که ساختار سلسله مراتبی ارزشها هنجارها و مهارتهایی که در عرصه کار وجود دارد همان سلسله مراتب روابط در کلاس درس نیز به چشم می‌خورد. بر اساس این نظریه حضور در مدرسه دانش آموزان را نسبت به ضروریات اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری مطیع و گوش به فرمان می‌سازد پس شیوه تولید شخصیت انسانها را نیز شکل می‌دهد به همین دلیل بولز و جنتیس معتقدند که نظام آموزشی جوانان را با نظام اقتصادی صنعتی سرمایه داری آمیخته و هماهنگ می‌سازد چرا که بین روابط اجتماعی موجود در مدرسه و روابط اجتماعی موجود در تولید تشابه و تطابق ساختاری وجود دارد. (۷۲) پس این نظریه نوعی تحلیل طبقاتی از مدرسه ارائه داده و بدین طریق تقصیر مشکلات آموزشی را از معلم و دانش آموز به ساختار جامعه منتقل میکند. نظریه بازتولید معتقد است که دانش آموزان طبقه کارگر برای مشاغل سطح پایین که به مهارتهای بسیار اندکی نیاز دارند تربیت می‌شوند ولی دانش آموزان طبقه متوسطه و بالا دارای مهارتهای روانشناختی بیشتری هستند این همان تشابه و تطابق بین مدرسه و بازار کار است.

خلاصه اینکه این دو معتقدند که مدرسه از دو طریق به بازتولید نابرابریهای اجتماعی می‌پردازد.

الف) مدرسه دانش آموزان را برای مشارکت در محیط کار آماده می‌سازد ویژگی اصلی محیط کار وجود روابط قدرت است که دارای نظم و سازماندهی اداری است و تا حدودی بر اساس شایستگی و سن طبقه بندی شده است. همچنین محیط کار اطاعت بی چون و چرا را تشویق نموده و نواوری را سرکوب میکند و تمامی این ویژگیها در مدرسه وجود دارند پس دانش آموزان با نظامی آشنا شده و در آن جامعه پذیر می‌شوند که تشابه و تطابق زیادی با دنیای کار و محیط صنعتی دارد و این یعنی جامعه پذیری دانش آموز در نظام آموزش رسمی برای محیط کار و نظام صنعتی.

ب) افرادی که دارای خاستگاههای اجتماعی متفاوتی هستند به دو گونه مختلف آماده می‌شوند اول اینکه انهایی که قشرهای اجتماعی بالاترند دسترسی بهتری به مدارس دارند دوم اینکه این مدرسه است که دانش آموزان را انتخاب کرده به آنها جهت می‌دهد جالب اینکه مدرسه این کار را بر اساس ازمونها یی نظیر تست های ضریب هوشی که دارای تورش و جابنداری فرهنگی جنسیتی و اقتصادی هستند انجام می‌دهد این دو فرایند آینده مشابهی برای تمامی کسانی که از یک خاستگاه طبقاتی مشترکی برخوردارند تضمین میکند. (۷۵)

### ب - نظریه بازتولید فرهنگی

نظریه بازتولید فرهنگی بر بازتولید فرهنگ طبقه مسلط در مدارس توجه دارد. در این نظریه دانش و ارزشها و الگوهای عمل و سبکهای رفتاری و سلايق زیبایی شناختی که در مدارس آموزش داده می‌شود و از دانش آموزان انتظار می‌رود همان فرهنگ

طبقه مسلط است و به خاطر اینکه دانش آموزان طبقه مسلط با این فرهنگ و سبک زندگی آشنایی بیشتری دارند معمولاً در عملکرد تحصیلی موفقیت بیشتری را کسب میکنند.

### باسیل برنشتاین

مطالعه برنشتاین در زمینه طبقه اجتماعی و کاربرد قواعد زبان شناختی است. به اعتقاد برنشتاین واضح است که افراد متعلق به گروه‌های اجتماعی متفاوت به شیوه‌های مختلفی سخن می‌گویند اگر گفتار خانواده یک کارگر ساده غیر ماهر را ضبط کرده و با گفتار خانواده یک مقام بلند پایه اداری مقایسه کنیم تفاوت آنها آشکار می‌شود ممکن است موضوع گفتار در دو خانواده یکی باشد ولی قدر مسلم تفاوت زیادی هم در واژگان به کار گرفته شده و هم در نحوه نظم و ترتیب لغات در داخل جملات آنها وجود دارد به اعتقاد او شکل روابط اجتماعی بر نحوه گفتار تأثیر می‌گذارد و خود این گفتار نیز به نوبه خود بر روابط اجتماعی مؤثر است. (۷۹)

باسیل برنشتاین معتقد است که قواعد زبانشناختی کودکان در خلال جامعه پذیری اولیه آنها بین طبقه کارگر و طبقه متوسط متفاوت است. این تفاوتها ناشی از ساختار اجتماعی و نوع جامعه پذیری کودکان است به نظر برنشتاین کودکان طبقه کارگر از قواعد محدودی استفاده میکنند که ناشی از تأکید اندک مادران آنها بر زبان به هنگام جامعه پذیری این کودکان است از آن سو کودکان طبقه متوسط از قواعد دقیق و مفصل استفاده میکنند که نقطه مقابل قواعد محدود شده است. (۸۰) قواعد زبانی محدود در میان خانواده‌های طبقه کارگر رایج است و نیاز چندانی برای توضیح شفاهی و استفاده از صفت و مفاهیم انتزاعی نیست. اما قواعد مفصل در میان طبقه متوسط متداول است و به همین جهت والدین طبقه متوسط تمایل دارند که در پاسخ به سوالات کودکان خود توضیحات منطقی ارائه دهند.

برنشتاین معتقد است که این تفاوت‌های موجود در الگوی زبانی ناشی از تفاوت در ضریب هوشی نیست بلکه ناشی از تفاوت در روابط اجتماعی است. به عبارت دیگر برنشتاین با مطالعه تفاوت‌های طبقات اجتماعی در زمینه زبان مورد استفاده کودکان معتقد است که دو نوع اساسی از زبان وجود دارد عامیانه و رسمی. زبان عامیانه با جملات ساده کوتاه و توصیفی مشخص می‌شوند در این زبان نمادها با سطح پایینی از تعمیم بیان می‌شوند بعلاوه استفاده بسیار اندکی از قید و صفت صورت می‌گیرد ولی زبان رسمی ساختار ترکیبی پیچیده‌ای دارد متمایل به امور انتزاعی است و از دایره لغات بسیار گسترده‌ای استفاده میکند. به اعتقاد برنشتاین کودکان طبقه کارگر از زبان عامیانه استفاده میکنند در حالیکه کودکان طبقه متوسط از زبان رسمی بهره می‌برند در واقع کودک متعلق به طبقه متوسط دارای زبان انعطاف پذیری است او میتواند احساسات و اعتقادات خویش را به هر دو زبان بیان کند و در عین حال هر دو زبان را متوجه شود. لیکن کودک طبقه کارگر خود را فقط به یکی از این زبانها محدود میکند. اعتقاد برنشتاین عقب ماندگی نسبی بسیاری از کودکان طبقه کارگر تا حدود زیادی نتیجه عقب ماندگی‌هایی است که توسط فرایند زبانشناختی منتقل شده است. فرزندان طبقه متوسط در مقایسه با فرزندان طبقه کارگر از سرمایه فرهنگی و زبانی بیشتری برخوردارند پس میتوان گفت که طبقه کارگر از وجود موقعیت پایین زبانشناختی در عذاب است. (۸۲) این تفاوتها با ورود کودک به مدرسه اهمیت میابند زیرا نوع زبان مورد قبول در مدرسه همان قواعد مفصل است بدین سان کودک طبقه متوسط از قبل با نوع زبان مورد استفاده در مدرسه آشنا می‌شود در حالی که کودک طبقه کارگر اول باید یاد بگیرد که چگونه قواعد مفصلی که زبان مدرسه است را بیاموزد. (۸۳)

به زعم برنشتاین از آنجا که مدرسه بر زبان مفصل، رسمی و علمی تأکید دارد لذا زبان نوعی نقطه ضعف و عامل عقب ماندگی برای کودکان طبقه کارگر و نوعی امتیاز مثبت برای کودکان طبقه متوسط به حساب می‌آید. (۸۳)

### پیر بوردیو

پیر بوردیو نیز در خصوص فرهنگ همچون برنشتاین معتقد است منبع نابرابری در جامعه بیشتر ماهیت فرهنگی دارد تا اقتصادی و فاصله بین فرهنگ مدرسه و خاستگاه اجتماعی اقتصادی کودک عامل مهمی در تعیین موفقیت کودک در نظام آموزشی - محسوب می‌شود. بوردیو از مفهوم کلیدی **خشونت نمادین** استفاده میکند. طبقات مسلط با کنترل آموزش و پرورش بازتولید



فرهنگ خاص خویش را تضمین میکنند بنابراین فرهنگی که مدرسه منتقل میکند میراث فرهنگ جمعی نیست بلکه فرهنگ طبقات مسلط است. پس مدرسه با تحمیل فرهنگ طبقه مسلط بر طبقات دیگر به نوعی **خشونت نمادین** دست می زند. بورديو معتقد است که بازتوليد فرهنگي يکي از مهمترين راههايي است که از آن طريق ساختار طبقاتي بازتوليد می شود و به بيان ديگر بازتوليد اجتماعي از طريق نهادهای آموزشی صورت میگیرد. بر اساس نظريه بورديو، والدين ثروتمند قادرند فرزندان خود را در مدرسه بهتری ثبت نام کنند و از عهده هزینه های سنگين آن برآیند ولی موفقیت در مدرسه صرفا به اتکای منابع مالی ممکن نیست بر اساس نظريه سرمایه فرهنگی بخشی از تاثیر خاستگاه خانوادگی بر موفقیت تحصیلی ناشی از برخورداری برخی از دانش آموزان از منابع فرهنگی بیشتر است منظور از منابع فرهنگی اشنایی دانش آموزان با قواعد حاکم بر فرهنگ و تجلیات هنری آن است. (۸۶) مدرسه از دانش آموز انتظار دارد که از ظرفیت بالایی برای جذب و درونی سازی مجموعه عناصر فرهنگ متعالی برخوردار باشد ولی خود مدرسه و مراکز آموزشی تامین کننده این ظرفیت برای او نیستند. بخش مهمی از این ظرفیت از طریق خانواده تامین می شود. دانش آموزان طبقات بالاتر می توانند از آمادگی فرهنگی خود در خدمت اهداف آموزشی و تحصیلی استفاده کنند و در نتیجه به موفقیت بیشتری دست یابند.

بورديو معتقد است که فرهنگ متعالی نوعی سرمایه فرهنگی است. میزان سرمایه فرهنگی که دانش آموز از خانواده خود به دست می آورد به پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده او بستگی دارد سرمایه فرهنگی به همراه سرمایه اقتصادی و اجتماعی به اعضای طبقه مسلط جامعه امکان می دهد تا موقعیت خود را در جامعه بازتوليد کند. بورديو معتقد است که افراد تحت تاثیر خاستگاه اجتماعي خود با دانش فرهنگي مختلف و با برخورداری از سرمایه فرهنگی مختلف وارد نظام آموزشی می شوند نظام آموزشی نه تنها به برابر سازی این تفاوتهاى اولیه در زمینه سرمایه فرهنگی نمی پردازد بلکه حتی آنها را تشدید میکند لذا دانش آموزانی که از سرمایه فرهنگی بیشتری برخوردارند بهتر قادرند قواعد موفقیت در مدرسه را فراگیرند و در نتیجه موفقیت تحصیلی بیشتری دارند بدین ترتیب تفاوتهاى اولیه در سرمایه فرهنگی دانش آموزان خود را در عملکرد تحصیلی و مدارک تحصیلی آنان نیز متجلی ساخته و در نهایت بر موقعیت طبقاتی و شغلی آنان در آینده تاثیر می گذارد. (۸۸) از این دیدگاه آن دسته از دانش آموزانی که با این نوع فعالیتها آشنا نیستند مدرسه را محیطی متخاصم خواهند یافت افرادی که فاقد این عادات و سبک زندگی هستند یا به آموزش عالی راه نمی یابند و یا اگر هم وارد آموزش عالی شوند موفقیت زیادی نخواهند داشت. لذا بورديو معتقد است که ترجیحات، نگرشها و رفتارهایی که در بین طبقات اجتماعي مسلط رایج است مورد تشویق نظام آموزشی است و همین به بازتوليد نابرابری منجر می شود. (۸۹)

### **با توجه به نظریه بازتوليد فرهنگي میتوان گزاره های زیر را استنتاج کرد.**

- الف) خاستگاه خانوادگی تاثیر مستقیمی بر سرمایه فرهنگی دانش آموز دارد.
- ب) سرمایه فرهنگی تاثیر مستقیمی بر موفقیت تحصیلی دانش آموز دارد.
- ج) خاستگاه خانوادگی به طور غیر مستقیم از طریق سرمایه فرهنگی بر موفقیت تحصیلی اثر دارد. (۸۹) براساس نظريه بازتوليد فرهنگي نظام آموزشی به تشویق و انتقال فرهنگ طبقه مسلط می پردازد دانش آموزی موفق محسوب میشود که بتواند این فرهنگ را دریافت کند و آن را در خود درونی سازد.

### **۵- نظریه مقاومت**

مفهوم مقاومت تا حدودی در نظریات مربوط به آموزش و پرورش جدید است. از یکسو طرفداران دیدگاه کارکرد گرا به مقاومت و اعتراض به عنوان نوعی رفتار انحرافی اختلال افزین و منفی در مدرسه مینگرند و از سوی دیگر طرفداران دیدگاه انتقادی و بازتوليد عوامل داخلی مدرسه را نادیده میگیرند به همین دلیل گروهی از محققین سعی کرده اند تا به ورای نظريه بازتوليد انتقادی حرکت کنند. نقطه عزیمت این متفکران مفاهیم تضاد و مقاومت بوده است آنها با رد هر دو دیدگاه رادیکال (انتقادی) و محافظه کار (کارکردگرا) به برنامه درسی به عنوان گفتمان پیچیده ای مینگرند که نه تنها در خدمت منافع طبقه مسلط است بلکه در عین حال دارای جوانبی است که امکان رهایی را نیز فراهم می سازد. موفقیت نظريه مقاومت به جهت اهمیتی است که

طرفداران ان برای نظریه انتقادی و عامل انسانی قایل هستند. (۱۰۱) آنچه که از ان تحت عنوان نظریه مقاومت یاد می شود واکنشی است که در اواخر ۱۹۷۰ علیه نظریه بازتولید به وجود آمد. (۱۰۲) به طور کلی نظریه بازتولید معتقد است که مدرسه از طریق بازتولید کردن روابط موجود بین گروههای اجتماعی نقش مهمی در حفظ وضع موجود ایفا میکند لذا سبب می شود تا کودکان طبقه کارگر و طبقه بالا در همان پایگاه طبقاتی والدین خود باقی بمانند. نظریه پردازان مقاومت معتقد هستند که بدون وارد شدن به درون مدرسه بدون فهم اینکه چرا و چگونه دانش آموزان برنامه درسی اشکار و پنهان را رد میکنند قادر نخواهیم بود پیچیدگی کار مدرسه را به عنوان مکان تولید ایدئولوژیکی درک نماییم. نظریه پردازان مقاومت نظیر هنری ژيرو کوشیده اند تا نشان دهند که سازوکار بازتولید اجتماعی و فرهنگی در نظام تعلیم و تربیت همیشه با برخی مخالفتها و مقاومتها مواجه می شوند. (۱۰۲) نظریه مقاومت معتقد است که حتی اگر چنین بازتولیدی نیز رخ دهد این فرایند تا این حد ساده و آسان نیست و اینکه دانش آموزان در مقابل تقاضاها و فشارهای مدرسه مقاومت میکنند درواقع نظریه مقاومت سعی کرده تا تحلیل خود را از نظریه بازتولید یک مرحله فراتر ببرد. (۱۰۲)

## الف - هنری ژيرو

ژيرو یکی از نمایندگان برجسته نظریه مقاومت است که کتاب معروف او تحت عنوان نظریه و مقاومت در آموزش و پرورش نقش مهمی در رشد این نظریه داشته است. (۱۰۲) از دیدگاه نظریه مقاومت مدرسه نهاد نسبتاً مستقلى است که نه تنها امکان بروز رفتار مخالفت آمیز را فراهم می سازد بلکه نوعی منبع تناقض نیز هست به همین جهت برخی اوقات برخلاف علایق و منافع گروه حاکم عمل میکند مدرسه نهادی صرفاً اقتصادی نیست بلکه عرصه ای سیاسى فرهنگی و ایدئولوژیکی است که تا حدودی مستقل از اقتصاد بازار سرمایه داری است. (۱۰۳) تاکید اصلی او این است که برنامه آموزشی نوعی گفتمان است که هم میتواند باعث سلطه شود و هم باعث ازادی و رهایی. به اعتقاد ژيرو مدرسه نهاد بازتولید کننده اجتماعی و فرهنگی است که در بردارنده ان چیزی است که بورديو ان را سرمایه فرهنگی میخواند ولی درست همانطور که کارگران با کارفرمایان خود برای به دست آوردن حقوق و کنترل بیشتر بر محیط کار و دیگر منافع اجتماعی مبارزه میکنند دانش آموزان و معلمان نیز برای به دست آوردن سهم بیشتری از سرمایه فرهنگی جامعه جنگ دایمی دارند. (۱۰۳)

دانش آموز نیاز دارد بدانند که قدرت به عنوان یک فرایند مثبت و منفی چگونه عمل میکند اغلب از قدرت بعنوان نیروی منفی یاد می شود که در جهت منافع سلطه است لیکن نکته مهم این است که بدانیم قدرت هم نیروی منفی و هم نیروی مثبت دارد. به اعتقاد ژيرو اگر قرار است دانش آموزان از طریق مدرسه دارای احساس قدرتمندی شوند در ان صورت یکی از عناصر کلیدی آموزش و پرورش انها باید این باشد که توانایی تفکر انتقادی را به دانش آموزان انتقال دهند. ژيرو همانند دیویی معتقد است که در یک جامعه دموکراتیک از شهروندان انتظار می رود که مشارکت خردمندانه ای در حیات سیاسى اجتماعی داشته باشند ولی آنچه نمی توان ان را نادیده گرفت این است که مدرسه برای بسیاری از دانش آموزان بخصوص دانش آموزان متعلق به پایگاه اقتصادی پایین فرصت محدودی برای قدرتمند سازی فراهم میآورد. همانند. (۱۰۴) نظریات بازتولید انتقاد وارد شده بر نظریه مقاومت در این است که رابطه بین مدرسه فرهنگ و جامعه را بسیار ساده پنداشته است در واقع تلاقی دیدگاهها ادراکات و انتظارات معلم و دانش آموز سبب بروز واکنشهای بسیار متعدد و متنوعی نسبت به مدرسه می شود و نظریه مقاومت قادر به تحلیل این تنوع نیست. البته نقش مثبت نظریه مقاومت در این بوده است که توجه را به توانایی آدمی در زمینه گزینش بخصوص در حوزه آموزش و پرورش را جلب کرده است ادمی ممکن است به رد وضع موجود پرداخته و در مقابل تقاضاها و انتظارات مقاومت نشان دهد ولی مهم این است که بعد از این مقاومت چه اتفاقی روی می دهد. (۱۰۶)

## ۶- نظریه تفسیری

در دیدگاه تفسیری جامعه یک هویت پویا و سیال متصور می شود که روابط اجتماعی ناشی از کنش و واکنش مردم آنرا شکل می دهد در این دیدگاه انسان به عنوان موجودی فعال تلقی می شود در حالی که در نظریه های کارکرد گرایی و انتقادی و بازتولید



مردم صرفا اجرا کنندگان نقشه‌هایی هستند که از قبل برای برنامه‌های مشخصی طراحی شده‌اند. در این دیدگاه مردم در روابط متقابل اجتماعی درگیر بوده و آنچه در اطراف خود اتفاق می‌افتد را مورد تفسیر و تحلیل قرار می‌دهند و بدین ترتیب واقعیت اجتماعی بر اساس همین کنشهای متقابل و تفسیرهایی که کنشگران از می‌سازند پدید می‌آید. دیدگاه تفسیری از همین منظر به مطالعه مدرسه و آنچه در آن می‌گذرد می‌پردازد.

## مایکل یانگ

رویکرد تفسیر گرایی در جامعه‌شناسی آموزش و پرورش تحت تاثیر افکار مایکل یانگ در کتاب شناخت و کنترل (۱۹۷۱) قرار دارد. یانگ در این کتاب توجه محققان را به تعاملات اجتماعی که در چارچوب مدرسه مورد غفلت واقع شده بودند را جلب کرد. در واقع جامعه‌شناسی تفسیری آموزش و پرورش بر ماهیت اجتماعی مقولاتی آموزشی (هوش، خلاقیت استعداد، علاقه) و فرایندهای اجتماعی (کنش و واکنشهایی که در کلاس و مدرسه رخ می‌دهد) تاکید دارد که از طریق آنها این مقولات ساخته و حفظ می‌شوند در نتیجه برنامه درسی، نحوه تدریس و اشکال ارزیابی (امتحان) مورد توجه این رویکرد قرار می‌گیرد. برنامه درسی که تا پیش از این مورد غفلت قرار گرفته بود در کانون توجه تفسیر گرایی قرار می‌گیرد زیرا نهادهای تربیتی نه تنها تولید کننده افراد بلکه تولید کنند شناخت (برنامه درسی) هم هستند. در این معنا شناخت معنای گسترده تری یافته و هم شامل محتوای سرفصلهای رسمی دروس می‌شود (برنامه درسی اشکار) و هم شامل ادراکات رفتارها و ارزشهایی است که در برنامه درسی رسمی و اشکار ذکری به میان نیامده است که به آن برنامه درسی پنهان می‌گویند.

یانگ معتقد است که مطالعه در مورد چگونگی تولید تعریف و توزیع این شناخت (برنامه درسی) در مدرسه موضوعی است که مورد غفلت واقع شده برنامه درسی بسیار مساله آفرین بوده و موضوع مناسبی برای جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت است. دغدغه اصلی یانگ ساخت اجتماعی و توزیع و پردازش شناخت در مدرسه است واقعیت اجتماعی همیشه در حال شدن است و نه بودن. بنابراین روشهای کیفی برای مطالعه در این رویکرد مورد استفاده قرار می‌گیرد. رهیافت تفسیری برخلاف کارکرد گرایان که به بررسی مدرسه و نهادهای دیگر می‌پرداخت بیشتر بر عملکرد درونی خود مدارس توجه میکنند تمایل آنها بیش از همه مربوط به ارتباط درون کلاس و برنامه درسی است. در واقع این رویکرد تلاش می‌کند تا نشان دهد در کلاس درس و بین معلم و شاگرد و برنامه درسی چه اتفاقی می‌افتد. برنامه درسی و قواعد مدرسه در کنش و واکنش متقابلی که میان معلمان و دانش آموزان و دیگر نقشهای مدرسه برقرار است چگونه به اجرا در می‌آید.

موضوعات اصلی در رهیافت تفسیری عبارتند از: ۱- مطالعه محیطهای یادگیری: این رویکرد برای مطالعه شرایطی که در آن-

یادگیری اتفاق می‌افتد بسیار مناسب است از این لحاظ سه جنبه مورد اهمیت قرار می‌گیرد. رابطه سلسله مراتبی بین معلم و شاگرد، ارتباط نمادین بین معلم و شاگرد و شناختی که اساس تعامل بین آنهاست.

۲- تعامل در کلاس درس. در رویکرد تفسیری پیوند بین انتظارات معلم و عملکرد تحصیلی دانش آموزان مورد توجه قرار گرفته- است یعنی اینکه چگونه معلم آگاهانه یا ناآگاهانه انتظارات خود را به دانش آموزان منتقل میکنند.

۳- زبان مورد استفاده در کلاس درس: یکی از نکات کلیدی این رویکرد این است که زبان با نحوه ادراک واقعیت اجتماعی ارتباط-

دارد به عبارت دیگر زبان فرایندهای فکری افراد و تجربه آنها از جهان اجتماعی را شکل می‌دهد این رویکرد همچون برنشتاین معتقد است ارتباط زبانی تحت تاثیر عوامل فرهنگی و موقعیتی است. معلمان با توجه به زبانی که دانش آموزان به کار می‌برند

فرایند یادگیری را کنترل و هدایت میکند. توجه به زبانها مورد استفاده دانش آموزان و تطابق برنامه درسی با این زبان به معلمان

در امر تدریس و آموزش کمک میکند. زبان دانش آموزان ملاکی است نظیر خاستگاه اقتصادی اجتماعی عادات شخصی یا وضعیت ظاهری او که تمامی اینها بر نوع انتظار معلم از دانش آموز موثر هستند.

